

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به بحث حقیقت شرعی یا حقیقت متشرعه یا حقیقت فقهائیه، یعنی اصطلاحی که در نزد فقها هست، اگر ما باشیم و حسب قاعده، تمام این الفاظ، مفردات و هیأت همه دارای معنای خاص و تاریخ خاص خودش است، نمی توانیم به طور کلی بگوییم مثلاً یک چیزی به نام حقیقت شرعی داریم یا نه، الفاظ مختلف است، حتی در معاملات حتی در الفاظ عادی حتی در اموری که الان شاید خیلی ابتداء تصور ما نشود مثل نذر، نذر در میان عرب بلکه شواهد قطعی حاکی است که نذر در میان امام سابقه وجود داشته.

یعنی اینکه انسان یک چیزی را برای یک مبدء اعلی حالا کلیسا باشد راهب باشد کشیش باشد و... یک چیزی را قرار می دادند که در آیه مبارکه هم دارد که والیوفوا نذورهم، این به عنوان مسلم گرفته شده است، یعنی نه اینکه حالا مثلاً شریعت مقدسه نذر را جدید آورده است بلکه در شریعت مقدسه و اختصاص هم به شریعت مقدسه ندارد در قوانین کلا روی مطالبی که سابقه ای اجتماعی دارد وجود اجتماعی دارد تصرفات و کم و زیادی می شود این هست و نمی شود انکارش کرد.

ما کان من نذر لله فقی به ، بلکه شاید یک تصور عوامانه ای باشد که مثلاً نذر بتواند انسان اگر یک نذری کرد این قدر به شخص به اراده ای شخص ارزش بدهیم که حتی بتوانید یک کار حرامی را هم نذر بکنند، چرا بوده است، یک متنی را عرض کردم اهل سنت دارند و یک زنی آمد نزد رسول الله و گفت نذر کردم در مقابل شما دف به قول ایرانی ها دایره بزنم، رسول الله گفت اگر همینطوری است نه اما اگر نذر کردی اشکالی ندارد. این را اهل سنت نقل کردند، خوب این در روایات ما آمده که لا نذر فی معصیه الله اصلاً معصیت معقول نیست درش نذر باشد.

این هست یعنی یک ذهنیت عوامی که بتواند با نذر با بیع با شرط و لذا عرض کردم یک مقداری تصورشان این بود که مثلاً المومنون عند شروطهم شما بیاید یک شرط حرامی را انجام بدهید مثلاً شرط بکنید بلا نسبت شراب بخورد مثلاً، کتاب می فروشم به این شرط.

و لذا اینها آمدند آنهایی که منکر هستند از اهل سنت ، عده‌ی زیادی‌شان منکر هستند، ابن حزم تعبیر می‌کند الخبر المكذوب، اصلا ادعا می‌کند این خبر دروغ است، المومنون عند شروطهم حالا نزد ما صحیح السند است. نزد آنها این خبر دروغ است، این خبر را می‌آید روی این حساب نقل می‌کند.

یا از احمد بن حنبل نقل شده که حدیث رفع باطل است بخاطر اینکه در شریعت احکامی بر خطا ما داریم، رفع عن امتی الخطای یعنی چه ؟ ومن یقتل مومنا خطاء، اینکه حکم بر خطا بار شده است، و لذا معنا ندارد که بگویند رفع عن امتی الخطاء ، یعنی این تصور یک تصور و برداشت مخصوصی از نص شده، منشاء این شده که انکار بکنند، بگویند چنین نصی و متنی ثابت نیست و درست نیست، و توضیحاتش گذشت غرض این است که انصافش این است که این الفاظ چه به صلاة و اینها و چه الفاظ دیگر اینها هر کدام عبادات معاملات هر کدام یک تاریخ معین دارند.

البته این در جوامع بشری هست که طبق نیازهایی که زمان و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ایجاد می‌کنند ممکن است قراردادهای جدیدی درست بشود و این به لحاظ همان نکات فنی که عرض کردیم و اینکه آیا در فقه هم تمسک بشود یا نه آن دیگر یک بحث خاص خودش را دارد که الان فعلا وارد نمی‌شویم.

یکی از حضار: این لله بودن برای تاسیسی بودن کافی نیست ؟

آیت الله مددی: نه ، چون اولاً خود مشرکین که الله را قبول داشتند، ویقولون الله، این را خود مشرکین قبول داشتند.

این که در اسلام آمد که غیر از الله دیگر الهی نیست، اصلا مفهوم آن عبارت لا اله الا الله ...

یکی از حضار: صدقه هم همینطور است؟ صدقه هم تاسیسی است...

آیت الله مددی: فرق نمی‌کند، بله ، صدقه هم تاسیسی است اصلا زکات احتمالا یک نوع صدقه باشد، این زکاتی را که در آیات کتابیه

آمده یک مال مقدسی بوده که به یک جهات مقدس داده می‌شد و آن که اصطلاحاً ما مالیات می‌گوییم عرض کردم در قبل از اسلام

عشر بود و آن یک مالی دیگری بود و عرض کردم شواهدی حاکی است که حالا دیگر وارد بحث شواهد نشویم.

اصولا بشر اینطوری بوده یک شواهدی از غیر از جهان اسلام و جهان عرب و لا اقل این مجموعه‌ی منطقه‌ی خودمان که مجموعه‌ی فرهنگ این منطقه است که منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا و مصر و اینها در این مجموعه ظاهرا این طور بوده بعضی از این قبرهای مصری را نقل کردند، سه هزار سال قبل از اسلام که من خمس مال را می‌دادم ظاهرش بعدی نیست که اینطوری باشد که اگر مالی را می‌خواستند به یک جهت مقدس بدهند روی حساب یک پنجم بود یک انگشت از یک دست اگر روی جهات اداره‌ی جامعه و مسائل اجتماعی و به اصطلاح امروز ما مالیات و اموال و بودجه و اینها می‌دادند یک دهم بود، یعنی یک انگشت از مجموعه‌ی دو تا دست یعنی عشر و خمس دو تا مالی بوده که یکی جنبه‌ی قداست داشته و دیگری جنبه‌ی قداست نداشته است، خمسش جنبه‌ی قداست داشته عشر جنبه‌ی قداست نداشته است.

علی ای کیف ما کان، اینها هر کدام برای خودشان تاریخ دارند حساب دارند کتاب دارند، این که ما یک بحثی را به قول آقایان به نحو قضیه حقیقه بخواهیم انجام بدهیم ظاهرا مصداق ندارد، لکن ما عرض کردیم، ممکن است مطلب دیگری را در اینجا مطرح کرد البته نه به این معنا که مراد آقایان این است و خلاصه‌ی آن مطلب دیگر شاید بگوییم که به جای کلمه‌ی حقیقت شرعیه خطاب قانونی است یا همان خطاب عرفی است یعنی به تعبیر خود آقایان بخواهیم بگوییم یک حقیقت لغویه قائل بشویم یک حقیقت عرفیه قائل بشویم یک حقیقت شرعیه یعنی حقیقت قانونی، البته این با کلمات آقایان نمی‌سازد همانطور که ایشان اشکال کردند، چون آقایان ظاهرا مرادشان لفظ صلاه است این بحثی که من می‌گویم بحث خطاب است و بحث صلاه نیست.

اما این بعید نیست یعنی این طرح مساله به این صورت یعنی به نظر ما یک مقداری بهتر است، شبیه آن بحثی را که اخباری‌ها دارند البته شبیه به آن بحث که به الفاظ کتاب و عمومات کتاب نمی‌شود تمسک کرد، انما قلنا شبیه بنا بر اینکه آنجا هم مراد این باشد که الفاظ کتاب عمومات قانونی یا مطلقات قانونی نیستند، درست است مطلقات عرفی است، عمومات عرفی است و اصولا اگر این نحوه‌ی بحث وارد بشود خیلی از جهات بحثی که الان ما داریم طبعاً عوض می‌شود و اختصاص به الفاظ صلاه و صوم و اقم الصلاه و این حرف‌ها ندارد کلاً عوض می‌شود.

مثلا فرض بفرمایید همین بحث معروفی که در بحث حجیت خبر هست که ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ، خوب مبنی اش کردند بر مفهوم شرط بر مفهوم وصف، البته مشهور بین اصولیین این است که مفهوم شرط را قبول کردند و وصف را نه، آقای خوئی شرط را قبول نکرده وصف را به یک معنایی قبول کرده و نه مطلق.

علی ای حال خلافا للمشهور است، به هر حال و اشکالاتی کردند می دانید اجمالا گفتند مفهوم وصفش مشکل است چون موصوف ندارد، مفهوم وصف در جایی است که وصف معتمد بر موصوف باشد، موضوع باشد، ان جائکم فاسق نگفته مثلا شخص رجل فاسق یا صحابی فاسق علی ای چون موصوف ندارد در اینجا مفهوم وصف ندارد ، مفهوم لقب می شود.

و مسالهی شرطش را هم اشکال کردند که قضیه ای مصوغه برای بیان موضوع است، یعنی اگر فاسق خبر آورد، خبر محقق می شود دیگر این جور جاها مفهوم ندارد، قضیه ای که شرطیه ای که مصوغ باشد برای بیان تحقق موضوع مفهوم ندارد.

لکن اگر این مطلبی را که بنده عرض کردم درست باشد احتیاج به این دو تا مطلب ندارد، اصولا عرض کردیم اثبات مفهوم متوقف بر نصوص قانونی است، آن مقداری که در عرف هست چون امر اعتباری است علیت درمی آید، ترتب و علیت ... آقای خوئی می فرمایند علیت هم در نمی آید ، حالا علیت را ما قبول کردیم، این در عرف در می آید.

اگر خطاب ان جائکم فاسق بنباء خطاب عرفی باشد، اصلا جایی مفهوم دارد، اصلا جای بحث نیست، نمی خواه که مفهوم شرط را اشکال بکنیم، مفهوم وصف را اشکال بکنیم، اصلا جای مفهوم ندارد، یعنی به این معنا این در این مقام نیست که بگوید مجیء فاسق بالنباء علت منحصره است، یک چیزی روی عرفی که باشد انحصار در نمی آید ، انحصار در متون قانونی و خطابات قانونی انحصار درمی آید، چون اینجا خطاب قانونی است ...

ولذا عرض کردیم وقتی مفهوم ثابت می شود که به تشریع برگردد نه به قید، قید کافی نیست برای مفهوم یا سببیت، مثلا اگر مهمان آمد نان بخر این یعنی اگر مهمان نیامد طبعاً نان نمی خرد، این مفهوم نیست، اگر مهمان نیامده خوب طبعاً نان نمی خرد این مفهوم نیست، اصلا مفهوم این نیست اشتباه نشود

لذا اصطلاح را آوردند و اسمش را گذاشتند انتفاء شخص حکم، انتفاء حکم بخاطر انتفاء موضوع مفهوم نیست، ولذا گفتند مفهوم انتفاء سنخ حکم است نه شخص حکم، شخص حکم که مفهوم نیست، اگر مهمان نیامد نان نمی خورد خوب این طبیعی است دیگر جای بحث ندارد، بحث سر این است که ایشان بگویند قانون و آن را که مولی خواسته فقط همین است در وقت آمدن مهمان فقط نان بخر غیرش نه بله این مفهوم است.

اگر به تشریع یا قانون یا اراده‌ی مولی خورد این مفهوم می شود و اما اگر به این خورد که مهمان نیامد خوب نان نخر، خوب این که دیگر مفهوم نمی شود.

یکی از حضار: نیامد نخر همان انتفاء عند الانتفاء است دیگر.

آیت الله مددی: این به اصطلاح من بود البته، اما انتفاء شخص حکم است خوب اگر مهمان نیامد خوب نان هم نمی خورد.

یکی از حضار: اینکه گفتند مفهوم انتفاء عند الانتفاء است همین است...

آیت الله مددی: انتفاء سنخ گفتند من برای اینکه این اشتباه نشود، این را همین جا عرض کردم برای اینکه اشتباه نشود انتفاء عند الانتفاء شخص گرفتیم، اما اگر بحث سنخ باشد گفتیم انتفاء تشریع است، من اصطلاح را عوض کردم، اگر به انتفاء تشریع و قانون برگردد آن می شود مفهوم.

یکی از حضار: نه به آن می گویند انتفاء طبیعی حکم ...

آیت الله مددی: گفتم خودم اینها را عرض کردم ...

یکی از حضار: این اصطلاح خود آقایان است ...

آیت الله مددی: آقایان سنخ را شخص آوردند.

یکی از حضار: می گویند انتفاء عند الانتفاء طبیعی حکم یعنی شخص ...

آیت الله مددی: بله شخص یا سنخ حکم، سنخ در مقابل شخص است.

ما برای اینکه این دو تا خیلی نزدیک هم بشود انتفاء عند الانتفاء را به شخص زدیم انتفاء تشریع را به سنخ زدیم اصلا این مفادش این باشد که ما قانون ...

شارع بگویم شما اصلا تبیین برای خبر فاسق است، خبر فاسق نبود اصلا دیگر تبیین نمی‌خواهد، این در این مقام نیست اصلا اگر قانون نباشد این مقام نیست، و کذلک مثلاً من باب المثال لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً، اولاً لام و علی در لغت اصطلاحاً حکم وضعی است تکلیفی درش ندارد، مثلاً لک علی کذا، ظاهر لام و علی این است، اگر جمله‌ی حکمی و حکم نگیریم یعنی اگر ماده‌ی قانونی نگیریم لام و علی اثبات حکم وضعی می‌کند. اثبات حکم تکلیفی نمی‌کند، خوب این خلاف ظاهر آقایان به وجوب قائلند به استفاده‌ی وجوب از لام و علی کردند. لام و علی که مفید جوب نیست، لله علیه .

آن وقت من استطاع الیه سبیلاً را آقایان البته الان ... یعنی الان این مشکل هست البته این با بحث الان ما حل نمی‌شود، آقایان استطاعت را شرط وجوب گرفتند و واجب مشروط فرض کردند، اولاً ما عرض کردیم که در واقع همان استطاعت نیست، این که سألته عن الاستطاعة در روایات آمده اما در خود قرآن استطاعة السبیل است، قید دارد، سبیل هم یعنی سفر، راه، این کنایه از این است که سفر برای او مستطاع باشد.

اگر ما این را عرفی گرفتیم قانون نگرفتیم، این اولاً اثبات حکم وضعی می‌کند و ثانیاً اثبات حکم متعارف می‌کند، یعنی بتواند انجام بدهد، این سفر را بتواند انجام بدهد حالا با سختی رفت سفر را انجام داد و حج را به جا آورد آقایان می‌گویند این درست نیست، چون حج واجب مشروط است، خود وجوب مشروط است به قدرت و این قدرت اگر در لسان دلیل آمد قدرت شرعی است چون قدرت عقلی به حکم عقل است، اینها را عرف نمی‌فهمد و مطالبی است که روی مواد قانونی درمی‌آید.

این لام و علی را شما اثبات وجوب می‌کنید تا گفت لله علیه ... و ما مفصل این را گفتیم و ان شاء الله بعد از این هم خواهیم گفت در دوره‌های سابق مفصل توضیح دادیم که گاهی حکم تعبیرش حکم وضعی است لکن مشتمل بر حکم تکلیفی هم هست و بالعکس.

مثلا ما داریم لا تصلی الا الى القبلة ظاهرش حکم تکلیفی است وضعی هم دارد، لا صلاة الا الى القبلة این هم داریم، لا ینبغی لک ان تحرم الا من المواقیت التي وقتها رسول الله این را هم داریم، لا احرام دون المواقیت هم داریم یعنی ظاهرش حکم وضعی است، بیایم بگویم اینها اصطلاحات قانونی است و اصطلاحات قانونی شامل هر دو می شود و التفصیل موقوف الی محله.

علی ای حال اگر ما باشیم و ظاهر آیهی مبارکه از اینکه از این در بیاوریم یک استطاعت خاصی مراد شارع و مقنن هست، ظاهرش قدرست است بتواند این راه را انجام بدهد حالا پیاده برود.

می گویند که مرحوم ملا صدرا شش بار سفر پیاده از همین ده کهک تا مکه داشته است، در سفر هفتمش در بصره فوت می کند تصورم قبرش هم در یک دکانی است، دکان خاصی است در بصره، علی ای حال این حالا شش ماه یک سال بیشتر کمتر در راه هستند در مسیر هستند تا برسند چون در آن زمان واقعا حج اینطوری بود دیگر حالا با وسیله اش هم گاهی طول می کشید.

مرحوم آقای بجنوردی می فرمود که از بجنورد ما هفت ماه طول بکشید به مکه بروند و هفت ماه هم برگردند، چهارده ماه کل سفر حج طول می کشید یعنی یک ماه هم دو ماه بیشتر، به یک سال هم ختم نمی شد.

علی ای حال این مطلب را ما اگر باشیم می گوئیم خوب انجام داد و پیاده به حج رفت از آن طرف آقایان آمدند گفتند که نه استطاعت شرط است، ببینید واجب مشروط که اگر شما آن شرط نبود وجوب نیست، تکلیف نیست، اولاً لسان، لسان تکلیف نیست، لسان، وضع است، قدرت هم ظاهرش همان قدرت عرفی است دیگر، آقایان آمدند گفتند چون اینجا قدرت شرعی است، از آن ور قدرت به حکم عقل لازم است، پس معلوم می شود اینجا قدرت خاصی است.

اسمش را استطاعت مخصوص یا قدرت مخصوص گذاشتند، اگر آن قدرت مخصوص نبود شما انجام دادید مثل پیاده با زحمت چهار سال طول کشیدید تا به مکه رسیدید این دیگر مثلاً فرض کنید به این حج مجزی نیست و حجة الاسلام حساب نمی شود لو حج متسکعا، علی ای حال وارد این بحث نمی شویم. این بحث، بحث لطیفی است البته .

یکی از حضار: در وجوب نذر هم همین را می گویند لله علی ...

آیت الله مددی: بله خوب ...

یکی از حضار: لام که برای وضع است و تکلیف نیست.

آیت الله مددی: ولذا در آنجا عرض کردیم که اثبات ملک می کردند، قالوا هذا لشركائنا.

یکی از حضار: نه وقتی من نذر می کنم صوم بگیرم وجوب را با لام فهمیدیم.

آیت الله مددی: نه همین چون در ذمه اش آمده اصلا برای خدا می دانسته است، لذا چون برای خدا بوده کسی به آن نزدیک نمی شده است.

وقتی می گفت الله علی این گوسفند را بکشم این گوسفند را دیگر برای خدا می دانست و دیگر نزدیکش نمی شد.

یکی از حضار: این وضع است یا تکلیف ؟

آیت الله مددی: ابتداء وضع است لکن به نتیجه ی وضع چه بوده فکر می کرده که این گوسفند دیگر مال من نیست لذا عرض کردم مشهور بین فقها هم این است که اگر نذر کرد چهل تا گوسفند داشت یکی از آنها هفتم محرم ذبح بکند زکات به آن تعلق نمی گیرد، آقای خوئی اشکال کردند که زکات تعلق می گیرد چون حکم تکلیفی صرف است، لکن خوب این اشکال هست لذا در احکام اعتبارات شرعی ما یکی داریم که لام و علی دارد و آن حج است، دیگر نداریم، بله یک روایت صحیحیه ی حلبی هست که اذا دخل عليك الوقت فصلی صلاة لوقتها فان الصلاة دين، این را ما داریم اما لام و علی در ادله ی شرعی فقط در حج آمده است.

اما دین هم در حج آمده است، همان روایت معروف مرثیه ی خثعمیه که خیلی روایت معروفی است و نزد ما هم هست، نزد ما خیلی معروف نیست، اما نزد اهل سنت خیلی معروف هست و چون خیلی احکام درش هست تقطیعش کردند و در چندین کتاب قطعاتی از آن را آوردند. من جمله این است که ان ابی ادرکته فريضة الحج وهو شيخ كبير الى ان قال رسول الله اراثيت لو كان علي ابيك دين اكنت قاضيته قالت نعم قال فدين الله احق ان يقضى .



این را داریم تعبیر به دین را در این روایت معروف که در باره‌ی حج است داریم اما درباره‌ی حج در خود نصوص لام و علی داریم البته غیر از لام و علی هم داریم اتموا الحج والعمرة لله آن را هم داریم اینطور نیست که فقط لام و علی باشد و عرض کردم کرارا مرارا روایت صحیح است اسانید متعدد دارد ولو به نحو مکاتبه است ظاهر بعض متونش به نحو سوال و جواب است نه به نحو مکاتبه است. عمر بن اذینه به حضرت نامه‌ای می‌نویسد که حج و عمره فریضتان چون بعضی‌ها معتقدند که خود عمره تکلیف ندارد صحیحش این است که خود عمره واجب است، قال نعم قال الله تعالى واتموا الحج والعمرة لله امام برای وجوب حج و عمره به این آیه تمسک کردند. این آیه تکلیف است، واتموا الحج والعمرة لله.

عرض کردم یک نکته‌ای را هم بگویم خدمتان این گفته شده در لغت عرب وقتی امری از قبیل اتمام و تمام می‌آید تمام شیء کامل شدنش است یا ایفاء اوفوا بالعقود یا ویوفون بالنذر والیوفوا نذورهم ایفاء و اتمام در لغت عرب عرض کردم شاید در فارسی به این دقت نباشد فکر بکنیم شاید همین طور باشد اما به این دقت نیست دو معنا دارد یکی این است ایجادش بکن تاما یعنی کانما این عمل را از اولش تا آخرش به قول امروزی‌ها از صفر تا صد در نظر گرفته گرفته این عمل تام را ایجاد بکن.

مثلا ساختمان را از اولی که گود برداری است تا آخرش که پشت بام را اسفالت بکند همه را در نظر گرفته می‌گویند یک ساختمان تمام کن، تمام به این معناست یعنی ایجاد تاما، که اینجا احتمالا اتموا الحج والعمرة لله به این معنا باشد.

ویکی دیگر از معنایش آن جزء اخیر که به یتم المطلب مراد آن باشد آن را انجام بدهد این ساختمان را تمام کن یعنی فرض کن مثلا از صفر تا صدش آخرین جزء ساختمان اسفالت کردن پشت بام است فرض کنیم، این در حقیقت وقتی می‌گویند تمام کن یعنی پشت بام را اسفالت کن، این را نوشتند این استظهار بنده نیست، دو معنا برای ایفاء در لغت عرب نوشتند و هر دوی اینصافا دقیق است، این نکته‌ی لطیفی هم دارد که در بعضی جاها به درد می‌خورد اگر وقتی شد توضیحاتش را در آنجا عرض می‌کنم ولذا اتموا الحج والعمرة لله یکی‌اش معنایش این است که آن را ایجاد کن تاما، از صفر تا صد انجام بده.

ولذا این معنا مفادش وجوب حج است یک دفعه هم معنایش این است که نه اگر حج را شروع کردید تمام کن آن جزء آخر را بیاور اینجا تمام در نظر گرفته آن آخرش را در اوفوا بالعقود هم همینطور است حالا آیا بین اینکه بین ایفاء با باء متعدی بیاید اوفوا بالعقود ... عرض کردم در قرآن کریم هر دو آمده است، خیال نکنید یکی اش عربی است یکی اش عربی نیست، در آیهی مبارکه ی یوفون بالنذر و ... در سوره ی هل اتی، یوفون بالنذر آنجا با باء آمده است، در باب حج والیوفوا نذورهم، اینجا بدون باء است و هر دو استعمال شده است.

حالا آیا واقعا به این دوتا معنایی است که الان عرض کردم یا نکته ی دیگری است حالا فعلا وارد این بحث نمی خواهم بشوم این یک مطلبی است که خودش گاهی به لسان اصطلاح ما تکلیف است ... مثلا اگر دلیل ما در باب وجوب حج اتموا الحج والعمرة لله باشد مشروط نیست مطلق است، از نظر قانونی مطلق است، آن ها لله علی الناس من استطاع الیه سیلا را مشروط گرفتند البته بعدها تعبیر به استطاعت شد با اینکه ظاهرش استطاعت السبیل است، یعنی اگر ظاهر عرفی نگاه بکنیم فرق بین حج و غیر حج این است که غیر حج مبتنی بر سفر نیست حج مبتنی بر سفر است، فرقی این است و فرق دیگری ندارند.

همان دلیلی که می گوید نماز بخوان همان دلیل هم می گوید حج انجام بده فقط فرقی این است حج احتیاج به سفر دارد و طبق شواهد قطعی آن زمان جهات مختلف یک سفر با مشکلات روبرو بود مخصوصا بعد از توسعه ی اسلام.

عرض کردیم یک قصه ای نقل می کنند که یک آقایی در حج در مکه از یکی پرسید گفت از بصره گفت مرحبا بجیران الله شما همسایه ی مکه هستید گفت بابا من از بصره آمدم بصره کجا مکه کجا گفت من از خطر در آمدم قبل از چین بین هند ، پنج سال قبل از آنجا در آمدم امروز رسیدم به مکه ، پنج سال در راه بودم و امروز به مکه رسیدم ، غرض این بود که آمدن سفر اینطور مطلب آسانی نبود که تابستان بود ... چون فرض کنید خود مرحوم حاج ملا هادی دیگر می دانید که سه سال سفرش طول کشید، عتبات هم رفت بیت المقدس هم رفت ایشان یک مدت از وقتی که از سبزوار درآمد تا وقتی که به سبزوار رسید سه سال تمام ایشان در راه بودند، وضع سفر چون خودش طبیعتا مشکلات فراوان دارد این قید را خداوند متعال اضافه کردند که من استطاع ... اگر عرفی بگیریم یک معنا دارد اگر شرعی بگیریم و ماده ی قانونی بیاوریم که الان فقهای ما همین کار را کردند.

آنچه که الان در فقه اسلامی هست این است، حالا اگر این مطلب را ما بگیریم مطلب بدی نیست، عرض کردم کرارا مرارا، یک وقتی هم سابقا چون متعرض شدم دیگر حالا وقتش نیست ان شاء الله در حجیت ظواهر یک تقسیم بندی برای آیات قرآن به این لحاظ داریم که آیا می شود با آن معامله ی قانونی کرد یا نه یعنی متن قانونی هست یا نه، قانون اساسی است یا ماده ی خاصی است که دارای صلاحیت تمسک هست یا نه.

یک دفعه هم اخیرا عرض کردم که کتاب های مستقلا درباره ی اجماع و موارد دعوی اجماع نوشتند، اگر این هم مجموعه ی آیات قرآنی را جمع بکنند و یک مجموعه ای بشود اولاً همین مساله ی حجیت ظواهر همین بحث هایی که الان کردیم این بحث ها آنجا بیاید ثانياً کل آیاتی را که در فقه به آن تمسک شده است، سنی زیدی شیعی نمی دانم خوارج و همه ی فرق اسلامی، از اول سوره ی حمد شروع کنند تا آخر سوره ی ناس، آن چه که در آیات قرآن به آن تمسک شده اینها را بیاورند و بررسی کنند و تحقیق کنند که واقعا قابل تمسک هست یا نه.

به نظر من راه علمی اش این است یعنی بحث قرآن و آیات قرآن را می شود یک جا جمع کرد، بحث اجماع را می شود یک جا جمع کرد، هم بحث کلی اجماع هم کل مواردی که در فقه بشود در اجماع به آن تمسک کرد، هر کسی که تمسک کرده است، بلکه ما یک توضیحاتی را عرض کردیم که در عده ای از روایات در مسائل کلامی هم اجماع آمده است، لا خلاف بیننا و بینکم که باید به قرآن مراجعه کرد، مثلاً اینطور، یعنی اجماع در مسائل کلامی هم ذکر شده است که حالا دیگر جایش اینجا نیست و در اجماع متعرض شدیم. علی ای کیف ما کان و می شود کل مواردی که در روایات، در بعضی از روایات هذا لا خلاف فیه بین اصحابنا، روایتی است در موسی بن بکر اینکه اگر یک کسی فوت کرد و چنین شد ما یک حکمی را نقل بکنیم، غرض دعوی اجماع این را خیال نفرمایید که از زمان سید مرتضی یا قبلش یا بعدش ما در روایات هم داریم در عهد معصومین هم داریم در مسائل کلامی هم داریم، کلمه ی اجماع آن جا هم به کار برده شده است.

اگر انسان یک مجموعه‌ای از روایات یا غیر روایات، اینها را جمع آوری بکند و آنهایی که کلاً درش کلام اجماع هست یا لا خلاف فکر می‌کنیم بین دوازده تا پانزده جلد کل موارد فقه را استیعاب بکند.

می‌خواهیم احادیث را جمع بکنیم طول می‌کشد مثل بحار الانوار اما موارد اجماع اینقدر طول ندارد یعنی کل اجماع را در شیعه می‌شود جمع کرد کل اجماع را در فقه من الاول الی الاخیر ... هم بحث کلی‌اش را جمع کرد هم مصادیقش را جمع کرد این کشف القناع مرحوم شیخ اسدالله تستری انصافاً هم بحث کلی‌اش را دارد هم موارد ادعای اجماع را البته یک کتاب نسبتاً قطوری است، اما خوب کم است، این مقداری که ایشان نوشته کم است.

بخواهد بیاید به نظر من شاید تا حدود پانزده جلد برسد کل مواردی که در فقه شیعه و کل مواردی که در روایات، کل مواردی که در دنیای اسلام اجماعی را ادعا کردند که به درد ما می‌خورد مثلاً ظاهری‌ها ادعای اجماع صحابه کردند که اجماع صحابه این است، این به درد ما می‌خورد چون اجماع صحابه شامل امیرالمومنین است آن که به درد ما می‌خورد نه آن اجماعاتی که خودشان ادعا کردند آن اجماعاتی که به درد شیعه می‌خورد.

زیدی‌ها اجماع عتره را دارند، وعلیه اجماع العتره خوب این به درد ما می‌خورد چون ائمه‌ی ما هم جزو عترت هستند، آیا اینها را می‌شود قبول کرد یا نه، مالک در کتابش، والذی وجدت علماء بلدی هذا، اجماع علمای اهل مدینه را ادعا کردند، این هم به درد ما می‌خورد به خاطر این که امام صادق جزو علمای مدینه است قطعاً، و اصولاً مالک در موطئ حدثنی جعفر بن محمد دارد، از امام صادق حدیث نقل می‌کند.

پس بنابراین مواردی اجماعی که به درد شیعه می‌خورد شبیه این را در آیات الاحکام می‌توان انجام داد، چون آیات الاحکام به هر حال محدود است و کل کاری که در دنیای اسلام شده است، این کار اگر بشود به نظر من خیلی خوب است، این دیگر احتیاج به این بحث حقیقت شرعیه هم نداریم، البته مراد آقایان این نیست، اشتباه نشود، لکن اگر بحث را این قرار می‌دادند خیلی بهتر بود، این را ان شاء الله تعالی در بحث ظواهر حجیت کتاب متعرض خواهیم شد.

به هر حال بحث حقیقت شرعیه بحث کبروی و کلی نمی شود مطرح کرد خیلی از این الفاظ سابقه دارد چه در معاملات چه در عقود و چه در غیرشان و چه موارد دیگر مثل لام و علی مثل من استطاع الیه سبیلا که استطاعت شرعی گرفتند الی آخره یکی دو تا نیست که حالا خیال کنیم ...

یکی از حضار: جمع کردن اجماع ها صغریا اثری در بحث الفاظ دارد یعنی؟

آیت الله مددی: نه در بحث اجماع آقایان گفتند یا کتاب یا سنت یا اجماع اینها را می شود جمع کرد سنت الان باید روایات را جمع بکنیم، کل موارد اجماع را می شود جمع کرد کل موارد آیات الاحکام را می شود جمع کرد، یک مجموعه ی پانزده جلد می شود که شما خیالتان راحت باشد کجا اجماع هست کجا نیست، آن اجماع هم تحلیل بشود، جمع شده عده ای جمع کردند ولی نتوانستند خوب تحلیل بکنند تحلیلش خیلی مهم است، تحلیل علمی اش خیلی مهم است.

این اجماع کلامی را ما در روایات ائمه ی متاخر هم داریم، در امام جواد داریم که امر مجمع علیه بلا خلاف بین المسلمین در روایات امام هادی داریم یک نامه ی مفصلی امام هادی به اهل اهواز نوشتند که متونش هم خیلی مختلف است حالا وارد بحث نمی شوم.

در آنجا امر بین امرین امام هذا مما لا خلاف بین المسلمین در آنجا امر بین امر، رساله اش در جبر و تفویض و شرح امر بین امرین است.

علی ای کیف ما کان الان دیگر وارد خصوصیات نمی شویم غرضم این است که از این ادله ... عقل را که غالبا جمع کردند چند مورد

هست، این چهارتا دلیل معروف کتاب و سنت و عقل و اجماع را، کتاب و اجماع را ... چون عقل آن هم جمع کردن می خواهد اما ما

اینقدر طول و تفصیل ندارد اما اجماع و کتاب را می شود در یک مجلدات محدودی جمع آوری کرد کل اجماع و کل آیات کتابی که

هست که برای فقیه دیگر راحت باشد، کل آنکه در قرآن کلا در دنیای اسلام در این پانزده قرن به آن تمسک شده است، در کل این

زمان و در کل فرق مختلف و مذاهب مختلف اینها را می شود جمع آوری کرد و بحث های خودش را انجام داد.

بعد از این بحث‌ها عرض کردیم برمی‌گردیم به فوائد مرحوم نائینی وارد بحث صحیح و اعم شدند بحث معروفی است این بحث صحیح و اعم ما فعلا طبق قاعده‌ای که داریم اجمالا کلمات مرحوم نائینی را متعرض می‌شویم چون روش بحث را بر این مبنا قرار داده شده است.

بحث ایشان در ضمن فوایدی بحث را مطرح کردند یک مناقشات جزئی اگر باشد اما بحث کبروی را می‌گذاریم برای بعد، ایشان یک مقدماتی را اول مطرح می‌کنند البته بحث صحیح و اعم اجمالش این است، بحثی که هست حالا چون ایشان در لابلای مقدمات هستند، لا يختص النزاع وفي الصحيح والاعم یکی از بحث‌هایی که شده بحث صحیح و اعم مبتنی است بر حقیقت شرعیه ما معتقد به حقیقت شرعیه که شدیم یعنی معتقد شدیم که شارع این الفاظ را برای این معانی وضع کرده است، و وضع جدیدی است آیا برای معنای صحیح است یا شامل فاسد هم می‌شود ایشان می‌فرماید فرقی نمی‌کند چه قائل به حقیقت شرعیه باشیم یا نباشیم این بحث می‌آید مطلب ایشان درست است یعنی ما حقیقت شرعیه قائل باشیم که مثلا عده‌ای قائلند. حقیقت لغویه قائل باشیم.

چون این بحث در لغت هم می‌آید فرقی نمی‌کند یعنی بحث اینطور نیست. چون آقایان می‌گویند اگر ما حقیقت شرعیه قائل نباشیم حقیقت متشرعه قائل هستیم دیگر، لا اقل در حقیقت متشرعه بحث می‌کنیم، کلام نائینی خلاصه‌اش این است من دیگر نخواندم فقط مقدمه را عنوان کردم.

کلام نائینی قدس الله نفسه خلاصه‌اش این است که اگر در حقیقت شرعیه هم قائل نباشیم چون حقیقت متشرعه قائل هستیم می‌شود در حقیقت متشرعه بحث نکنیم. ایشان اینجور فرمودند، لکن این بحث اختصاص به حقیقت متشرعه هم ندارد حقیقت لغوی هم همینطور است، حقیقت عرفیه هم قائل بشویم همینطور است کما اینکه الان من عرض کردم حقیقت عرفیه هم همین است.

چون ریشه و اساس این بحث در این است که آیا در هر مبنایی در لغت باشد، عرف باشد، عرف خاص باشد، خاص الخاص باشد این الفاظی که به کار برده می‌شود این که دارای اثر و اثر مطلوب بر آن فرد صحیح است بر آن مورد صحیح است این جای بحث نیست

بحث این است که آیا از لحاظ اطلاق لفظی، اطلاق را عرض کردم در اصطلاح آقایان چند تا معنا دارد یکی از معانی اطلاق برای استعمال است، نه این اطلاق مقدمات حکمت و اینها ...

اذا اطلق اللفظ ارید به الجزء اطلق الكل ... این اطلاق یعنی استعمال در اطلاقات لفظی یعنی به کار بردن اطلاق در اینجا به معنای به کار بردن نه اطلاق به معنای تقیید این اصطلاح اشتباه نشود در اطلاقات شامل فاسد هم می شود یا نه؟ و این اختصاص به این بحث ندارد فرض کنید شما رفتید یک اسبی را خریدید خوب بلا اشکال، اسبی را که انسان می خرد و مطلوبش هست اسب سلیم و سالم است حالا این اسب بعد معلوم شد پایش شکسته است مثلاً معیب است، خوب این سالم که نیست صحیح که نیست، لکن بحث سر این است که وقتی می گوید اسب به تو فروختم این واقعا اسب است یا اسب نیست، خوب اگر گفتیم اسب فقط برای صحیح است، اصلاً باید بگوئیم معامله باطل است نه اینکه خیار غبن دارد این اختصاص به حقیقت شرعی و متشرعیه و اینها ندارد.

این بحثی که هست لفظ ممکن است بر اعم اطلاق بشود مثلاً می گوید این پلویی که پخته مثلاً با یک روغن بدی پخته است، این معیوب حساب می شود یا عیب دیگری دارد، داشتن عیب آن فرد صحیح نیست، در امور شرعی آثار بر فرد صحیح بار می شود این مسلم است خوب ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر بر فرد صحیح است، لکن بحث این است که در مجموعه ی روایات یا آیات کتاب وقتی کلمه ی صلاه یا صوم اطلاق می شود ممکن است مراد اعم باشد یعنی مراد فاسد باشد لذا می گوئیم صلی صلاه فاسده، این صلی مجاز نیست، این واقعا درست است، یعنی بعبارۀ آخری در عرف وقتی یک لفظی را قرار می دهیم حالا در عرف متشرعه یا در عرف خاص، قانونی یا در عرف خاص الخاص عرف قانون دینی یا در عرف عام یا در عرف لغت و تمام اینها هیچ فرقی نمی کند، در تمام اینها وقتی وضع لفظ نظر می شود تخلف بعضی از اوصاف نبود بعضی از اوصاف نبودن بعضی از شرایط مضر به تسمیه نیست، مطلوب نیست.

ولذا آنجا نگفتند اگر اسب معیوب بود اسب نخریده است، می گویند اسب خریده لکن یک شرط ارتکازی هست که اسب سالم باشد. ولذا خیار عیب برگشتش به یک نحو تخلف شرط است، نه اینکه تخلف عنوان نه اینکه اصلاً اسب نیست، حالا آبگوشتی است که مثلاً خراب شده است، آبگوشتش آبگوشت است، یعنی در عرف می آید تسمیه را نمی برد روی آن فرد کامل واجد البته این هست که گاه

گاهی مثلاً آبگوشتی که درش گوشت نیست، یک آبی است که به آن آبگوشت نمی‌توان گفت این را نمی‌گویند فاسد اگر آن رکن اساسی‌اش نبود به آن فرد فاسد ... یک نکته‌ی عرفی هم هست نکته‌ی شرعی هم هست، فرقی نمی‌کند.

ما چه حقیقت شرعیه قائل باشیم چه بگوییم حقیقت لغویه است اصلاً در لغت عرب بوده، چه حقیقت عرف عام را قائل بشویم چه حقیقت متشرعه قائل بشویم چه حقیقت قانونی قائل بشویم، استعمال اعم از این است که واجد کل اجزاء و شرایط باشد یا نباشد، اگر در لفظی گفت، مثلاً گفت فلانی صلی صلاه این معنایش این نیست که اگر جماعت نماز خواند اما نماز امام جماعت باطل بود خود عنوان جماعت محفوظ است ثواب جماعت به آن می‌آید، حالا نماز خودش را خودش بخواند ثواب جماعت می‌آید حالا نماز او باطل باشد، یعنی یک اصطلاحی را به کار بردند که در مقام استعمال اعم از صحیح و فاسد است لکن در مقام ترتیب اثر خصوص صحیح مراد است.

یکی از حضار: در اعتباریات هم همین طور است؟

آیت الله مددی: فرقی نمی‌کند.

الثانیة، بله در یک اموری هست که اینها کاملاً دقیقند دیگر آنجا بحث صحیح و اعم معنا ندارد، مثلاً فرض کنید در آسپرین خیلی دقیق است یک ده هزارم گرمش باید فلان ماده باشد، پنج ده هزار گرمش باید فلان ماده باشد خوب این اگر نبود این اصلاً دیگر نیست، در این اعتبارات مراد شما اگر این باشد، در این اصطلاحات علمی که می‌آیند آن یک ده هزارم را با دقت حساب می‌کنند این درست است، یعنی اگر شد دو ده هزارم دیگر آسپرین نیست، این درست است در اینجور جاها.

بحث در این است که در غیر این جور جاها که کاملاً دقیق است یعنی تسمیه مسابق با صحتش است، صحیح نبود فاسد به آن نمی‌گویند، این اصلاً آسپرین نیست، نسبت نبود دیگر آسپرین نیست، ممکن است این داروی دیگری در بیاید یا یک داروی دیگری به آن اضافه بشود یا جزو اساسی‌اش کم بشود، این احتمال هست چرا، در این اصطلاحات بسیار دقیق که با دقت فوق العاده فراوان با نسبت‌های فوق العاده فراوان، فوق العاده دقیق مراعات می‌شود این احتمال هست.

بعد در مطلب دوم ایشان در تعریف صحت و فساد است که ان شاء الله فردا باذن الله تعالی . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.